



## **دین بدون اعتقاد به معاد جسمانی، دین وحیانی نیست**

استاد فلسفه دانشگاه ضمن اشاره به اینکه برای سهروردی مسئله معاد وجهه کلامی و دینی ندارد به دفاع سهروردی از معاد جسمانی تاکید کرد و گفت:

استاد فلسفه دانشگاه ضمن اشاره به اینکه برای سهروردی مسئله معاد وجهه کلامی و دینی ندارد به دفاع سهروردی از معاد جسمانی تاکید کرد و گفت: دین بدون اعتقاد به معاد جسمانی، دین وحیانی نیست چون پیامبران می خواستند نمایی از هستی پس از مرگ را برای ما به تصویر بکشند.

به گزارش ایکن، دومین پیش نشست همایش بین المللی «شیخ اشراق و دنیای جدید» ظهر امروز ۸ اسفندماه در مجمع فلاسفه ایران برگزار شد.

در این نشست ان‌شالله رحمتی، استاد دانشگاه آزاد اسلامی با موضوع هستی معطوف به آن سوی مرگ به روایت سهروردی سخنرانی کرد که گزیده آن را در ادامه می خوانید؛

شاید سوال شود بحث معاد یک بحث کلامی است، چرا یک فیلسوف باید به بحث معاد بپردازد. برای فیلسوفی مثل سهروردی معاد وجهه کلامی و دینی ندارد بلکه وجهه فلسفی دارد یعنی او به عنوان یک وجودشناس راجع به معاد صحبت می کند ولی نگاهش به وجود به نحوی است که معطوف به آن سوی مرگ است. سهروردی هستی را طوری می فهمد که در آن معاد موضوعیت دارد. نکته دیگری که برای سهروردی در بحث معاد اهمیت دارد این است که دیدگاه فقط معطوف به معاد آفاقی نیست که در عالم خارج به عنوان وجهی از هستی محقق می شود و فیلسوف باید راجع به آن نظر بدهد بلکه در حکمت سهروردی مرگ وجه انفسی هم دارد. فلسفه تمرین مردن است

اساسا غایت فلسفه برای سهروردی چیست؟ از نظر او فلسفه تمرین مردن است. مرگی که به صورت جبری در پایان زندگی هر کس اتفاق می افتد تمرین نمی خواهد، آنچه مهم است مردن در متن همین زندگی است. عبارت معروف سهروردی این است که ما حکیم را حکیم نمی دانیم مگر اینکه تنش حکم پیراهنش را پیدا کند که هر زمان خواست بپوشد و هر زمان خواست درآورد. پس وقتی از نظر سهروردی مرگ در متن زندگی است دیگر مرگ برایش یک مسئله کلامی نیست. اساسا بدون اندیشیدن به مرگ حکمت سهروردی معنایی نخواهد داشت.

جالب است وقتی سهروردی مباحثی در زمینه جهان شناسی مطرح می کند و استدلال می کند چنین جهانی وجود دارد در کنار آن از ارضاد روحانی سخن می گوید. پس در اینجا بحث سهروردی درباره معاد از هر دو منظر هم از لحاظ غایت فلسفه و و هم به لحاظ موضوع فلسفه اهمیت دارد. پس غایت حکمت با مرگ و با هستی آن سوی مرگ اهمیت پیدا می کند و با موضوع فلسفه هم که وجود است ارتباط پیدا می کند. البته وقتی می گوئیم سهروردی حکیم است باید توجه داشته باشیم حکیم به معنای مدرن نیست یعنی نمونه ای در دنیای مدرن نداریم که چنین غایتی برای فلسفه در نظر بگیرد. در دنیای مدرن گویی فیلسوف متخصص مفاهیم است و از فیلسوف انتظار تخصص در مفاهیم را دارند ولی سهروردی می گوید تحلیل مفاهیم باید به چنین غایتی ختم شود. تعبیری که خود حکیمان ما به کار می برند حکمت الهی و تاله است.

از نظر سهروردی حکمت و نبوت از مشکلات واحد نور می گیرند. از این جهت هم بحث معاد برای سهروردی مهم است. وقتی پیامبران می آمدند به نوعی می خواستند مردم را متوجه هستی آن سوی مرگ کنند یعنی بگویند پس از مرگ زندگی برقرار است. به تعبیر مولانا مخالفان پیامبران به آنها می گفتند شما عیش ما را ناقص کردید و ما را به مرغ مرگ اندیش تبدیل کردید. سهروردی می خواهد این کار را با ما کند و همان رسالتی که پیامبران داشتند در قالب حکمت نظری به تصویر بکشد.

فلسفه مدرن درباره وجود، مباحث عمیقی مطرح کرده و ژرفاهای وجود را آشکار می کند. هایدگر می گفت آنچه انسان دارد وجود محدود نیست بلکه اگریستن است. اگریستن به معنای برون جستن و برون رفتن است. انسان تنها موجودی است که می تواند از ماهیت خودش فراتر برود. همین انسان مورد نظر فلسفه های اگریستن تا مرز مرگ ما را پیش می برد و برای آن سوی مرگ حرفی برای گفتن ندارد و هستی ما هستی معطوف به مرگ است. این را گفتم تا نشان دهم چرا سهروردی نقطه عطف است.

این سینا ضرورت معاد جسمانی را فهمیده بود

ابن سینا قائل به معاد روحانی بود و می گفت معاد جسمانی را تعبدا می پذیرم. با این حال وقتی فلسفه ابن سینا را بررسی می کنیم می فهمیم که او ضرورت معاد جسمانی را درک کرده بود. اگر ما معتقد به صرف معاد روحانی باشیم، این یعنی اعتقاد به اینکه انسان بعد از مرگ هم وجود دارد ولی اینکه به چه صورت وجود دارد مشخص نیست یعنی وارد فضای مبهم می شویم و آنچه فلسفه اثبات می کند در حد اثبات کلامی است. چیز که به سهروردی رسید همین معاد روحانی ابن سینا بود ولی سهروردی از این فراتر رفت.

سهروردی بحث معاد را با تناسخ آغاز می کند و این خیلی عجیب است چون انسان نمی تواند بپذیرد فیلسوف مسلمان معتقد به تناسخ باشد. در آنجا می گوید حکمای مشرقی اعتقادشان به تناسخ بود و بعد ادعای آنها را تقریر می کند و دلایل مشائیان را هم در تناسخ می آورد و رد می کند. موضع خود سهروردی این است که بحث ها درباره تناسخ، جدلی الطرفین است. چیزی که سهروردی می خواهد مطرح کند این است که دین بدون اعتقاد به معاد جسمانی، دین و حیانی نیست چون پیامبران می خواستند نمایی از هستی پس از مرگ را برای ما به تصویر بکشند. سهروردی می بیند حکمای مشرقی وقتی به تناسخ قائل می شوند می خواهند بگویند معاد صرفا در قالب روح نیست بلکه در قالب جسم است.

نکته دیگر اینکه امروز فلسفه بدن برای فیلسوفان اهمیت پیدا کرده و سهروردی نیز در بحث معاد و تناسخ بدن را خیلی برجسته می کند. برخلاف تصویری که ما داریم مبنی بر اینکه سهروردی فیلسوف اشراقی است و از نور صحبت می کند و بدن از نظر او ظلمت است ولی او رابطه نفس و بدن را اینگونه تصویر می کند که ما یک نور داریم به نام نفس و یک مزاج برزخی که همان بدن است و اینها با هم متحد می شوند.

از نظر سهروردی این نور یک فرشته بالقوه است نه بالفعل، یا فرشته ای است که در اثر هیبوط فرشتگی خودش را از دست داده است. او یک ازلیت از دست رفته دارد و این فرشته بالقوه برای اینکه بتواند ازلیتیش را بازیابی کند به بدن نیاز دارد. بدن برایش چه نقشی ایفا می کند؟ مظهر افعال او است، یعنی جای ظهور افعال او است، به تعبیر سهروردی پادگاه نیروهای او است گویی نفس باید در این جهان یک پیکار راه بیندازد و بدن برایش حکم پادگان دارد. ما فکر می کنیم بدن هیچ شانی از خودش ندارد ولی سهروردی می گوید این بدن ذاتا مشتاق نور است و به همین جهت نور را به خودش جذب می کند و وقتی آن را به خودش جذب کرد آن را تدبیر می کند.